

حکومت عالمان، توانمندی مردمان، توسعه جاودان

کشور پادشاهی مالزی در سال ۱۹۵۷ به استقلال رسید و توانست از یوغ استعمار انگلیس رهایی یابد. در همان روز های نخستین که مردمان مالزی جشن پیروزی را برپا داشته بودند، سران جزیره همسایه یعنی سنگاپور که در آن زمان کشور هم نبود، بلکه جزیره ای فقیر بود، نزد حاکمان مالزی آمدند و درخواست کردند به عنوان بخشی از کشور مالزی پذیرفته شوند. اما دولت مالزی این الحاق را به صلاح کشورش ندانست و آن را نپذیرفت. سنگاپور می بایست همچنان فقیر بماند و فراموش شود و یا فکر جدیدی برای بقای خود بنماید. در همان دهه شصت، رهبر فوق العاده ای در سنگاپور قد علم کرد. آقای لی کوان یو که قبلاً مشاور ایده پرداز واحدهای حزب کمونیست بود، از آنها جدا شد، و به عنوان یک حاکم دلسوز و عالم تصمیم بزرگی گرفت. تصمیم گرفت، مردمش را آموزش داده آنها را توانمند سازد، دولتش را متحول کند و آن را برای خدمت به مردم بکار گیرد، دانش بیشتری را جذب و کار را سرعت بخشد.

در سال ۱۹۷۵ شرکت جنرال الکتریک بزرگترین کارفرمای کشور سنگاپور شد و این کشور پیشرو در صنایع الکترونیک در جنوب شرقی آسیا شناخته شد. علت این امر توانمندی مردمان برای راه اندازی صنعتی بود که جنرال الکتریک عاشقانه در آن سرمایه گذاری کرد. در سال ۱۹۷۸ زبان انگلیسی به عنوان زبان کاری سنگاپور قلمداد شد و در سال ۱۹۸۵، هر سنگاپوری ۸۱۱۶ دلار تولید داشت.

در سال ۲۰۰۰ سنگاپوری ها از انگلیسی هایی که روزی مستعمره آنها بودند ثروتمندتر شدند و سال های طولانی است که مردمش با درآمدی بسیار بیشتر از مالزی زندگی می کنند. امروز تقریباً از تمامی کشورهای اروپایی سرانه درآمدی بالاتری دارند. این اتفاقی است که در یک کشور مستعمره پیش آمد، کشوری که در سال ۱۹۶۰ سرود ملی نداشت و در طول عمر یک نسل ۳ سرود مختلف: انگلیسی (خدا ملکه را حفظ کند)، ژاپنی (کیمیگایوم) و مالزیایی (نگاراکو) به جای سرود ملی می نواختند.

مهمترین کاری که حکومت عالمانه ی لی کوان یو انجام داد، توانمند کردن مردمش برای زندگی کردن و قدرت مند کردن آنها به علوم روز بود.

تایوان هم مثال جالبی است. کمتر از ۵۰ سال پیش، بزرگترین کشور قاچاق مواد مخدر در منطقه بود و حکومت قاچاقچی او هم تأمین کننده مواد مخدر برای چین و ماچین بودند، تایوان فقیر ترین کشور منطقه بود. اما در سال ۱۹۷۴ اتفاق جدیدی افتاد، حکومت عالمانه دلسوز در تایوان بر پا شد، امتحانات سختی را برای ورود به دانشگاه ها که ظرفیت محدود داشتند برگزار کرد و آموزش های هدایت شده ای را برای مردمش طراحی کرد، آنها را توانمند کرد و شروع به تولید، رقابت و صادرات نمود.

در دهه ۱۹۹۰ مسافران تایوان می دیدند که در دست فروشی های تایوانی فروشندگان با صدای بلند مردم را برای خرید محصولاتشان دعوت می کردند و فریاد حراج، حراج از هر گوشه ای بلند بود، در این بازار دست فروشان سیب زمینی و پیاز نمی فروختند بلکه تراشه های کامپیوتری می فروختند که انقلابی در بازار کامپیوتر دنیا ایجاد کرده بود و تولید و فروش تراشه های کامپیوتری را از فروشگاه های لوکس آمریکا و اروپا به دست فروشگاه های بازار های سنتی تایوان آوردند.

امروز تایوانی ها چندین برابر چینی ها تولید ثروت می کنند و حداقل ۴ بار از مکزیکی ها که روزی بسیار فقیر تر از آنها بودند ثروتمند تر هستند.

اینجا هم دو مولفه حکومت عالمان و توانمندی مردمانی که عامل توسعه جاودانه هستند تجلی پیدا کرد. این دو کشور مبنای توسعه خود را بر توسعه علمی استوار کردند، همانگونه که کشورهای آمریکای شمالی و اروپائی و ژاپن و ... کرده بودند.

امروز نهایت بنیان حاکمیت علمی بر علوم ژنتیک و دیجیتال استوار است، اما طبیعی است که توان مند سازی جامعه به مقدمات علمی دیگری نیز بر حسب ضرورت لازم است. آنچه مهم است سطح بندی علم برای پاسخگویی به نیازهای جامعه ملی و جهانی است. لازم نیست که همه کارگزاران عالم در حد اجتهاد باشند بلکه ضروری است که عالمان جاهد بتوانند علم خود را در حدی سطح بندی کنند که آخرین نفر عملیاتی نیز گوشه ای از وظایف آنها را انجام دهد. اگر حکومت شما عالمانه نباشد، تولید معنی پیدا نمی کند و مهمتر از آن اینکه، تولید بر مبنای دانش شکل نمی گیرد، در سال ۱۳۸۴ جشن خودکفایی گندم گرفتیم، در سال ۱۳۸۷ بزرگترین وارد کننده گندم در جهان شدیم، و در سال ۱۳۸۸ وزیر محترم کشاورزی اعلام کرد که انشاء... و به یمن باران های موسمی امسال هم در گندم خودکفا می شویم، این یک مثال روشن از اقتصاد و یا کشاورزی غیر علمی و مبتنی بر فیزیک جوی و زمینی است، اگر به درون حبه گندم وارد شویم، می دانستیم چه بذری برای چه سالی و چه زمینی مناسب است و همیشه در گندم خودکفا بودیم نه اینکه مهمترین قوت مردم را به هوا و میزان باران واگذار کنیم. آنوقت انتقال یارانه آرد به تولید گندم مناسب ملی معنی بهتری پیدا می کرد. اگر به مثال سنگاپور و تایوان بر گردیم، چقدر به دانشگاهیان فضای پاسخگویی به نیازهای اساسی جامعه دادیم، چند درصد فارغ التحصیلان کشاورزی کشور سؤال بالا را می شناسند و یا توان پاسخ به آن را دارند و یا فضایی برای آنها آماده کرده ایم، تا بتوانند پاسخ سؤال را بدهند. همین گونه است برای بقیه محصولات کشاورزی اعم از زمینی، درختی و یا باغی. نتایج چنین حکومت داری را می توانیم در بازارها ببینیم و تعیین کنیم که نیازمند تغییراتی عالمانه برای توانمند کردن مردمانمان هستیم. شما اگر مولد دانش نباشید، به عنوان کشوری در حال توسعه قادر خواهید بود، تورم را پایین آورید از فساد مالی بکاهید، یارانه ها را قطع کنید، خصوصی سازی کنید ولی هنوز قادر نیستید ثروتمند شوید. چون دانش تولید نمی کنید، محصول می سازید و بین این دو رفتار تفاوت زیاد است. ۴۰ درصد کل صادرات شیلی را دو کالای مس و پنبه تشکیل می دادند، این صادرات با فن آوری خیلی کمی همراه است وضع ما هم با صادرات نفت همینطور است. صدور نفت بدون فن آوری یعنی عقب گرد کردن و از دست دادن سرمایه. امروز نسبت صادرات با ارزش افزوده به صادرات فیزیکی کالا معرف اقتصاد مبتنی بر دانش است، اگر نسبت حاصل بزرگتر از یک

باشد، آن کشور محصولات با پایه دانش فنی بیشتری نسبت به مواد اولیه صادر می کند. اگر کمتر از یک باشد اقتصاد نسبت به چرخه های کالا آسیب پذیر باقی خواهد ماند هر چند صادرات حجیم و بالایی داشته باشد. اگر قرار است، نفت به عنوان سرمایه ملی مبنای اصلی تولید ما باشد باید سرمایه گذاری های بسیار بیشتری بر روی عالمان نفت بکنیم و آن را با ارزش افزوده متعادل امروز صادر کنیم همان گونه که هلندی ها برای دانشمندان کشاورز خود که گل پرورش می دهند و مبنای تولید اصلی آنها را بر پایه دانش قرار داده اند رفتار می کنند واقعا چقدر برای تولید نفت و گاز برای توانمندی مردمان کوشش کرده و یا می کنیم. آیا آنقدر که برای بهره گیری از سرمایه خارج از کشور تلاش کرده ایم به توانمندی مردمان اندیشیده ایم؟ هیئات که تولید بتواند مبنای توسعه ما باشد مگر پایه های آن بر اندیشه ها و افکار و اعمال دانشمندان ایران استوار شود. شاید موضوع انرژی هسته ای تا حدودی مثال مناسبی بر این مبنا باشد. منظور از حکومت عالمانه و یا توانمند کردن مردم چیست؟

سنگاپوری ها، تایوانی ها و بعد از آن ژاپنی ها و امروز کره ای ها و قبل از آنها آمریکایی ها و اروپایی ها چه کردند؟ و آنها که فقیر شدند چه کردند؟ یادمان باشد که بین النهرین مهد تمدن جهان بوده است، و یادمان باشد که چین تولید کنند اول باروت، اسلحه و توپ بوده است. اما چگونه است که عراق به جز جایگاه سیاسی از نظر اقتصادی و اجتماعی از جهان حذف شده است و چین اصلاً کشور خیلی مهمی در تولید سلاح نیست. تفاوت ها در دیدگاه های علمی است، دیدگاه های علمی حاکمان کشورهاست؛ دو نوع دیدگاه برای اداره علمی مملکت وجود دارد دیدگاه سنتی که به فیزیک تولید توجه می کند و دیدگاه علمی که به معنای تولید توجه دارد.

برای تبیین این مصداق ها می خواهیم دو مثال بزنم یکی مثال پرتقال و دیگری مثال سی دی و یا فلش مموری. پرتقال همانند بقیه محصولات کشاورزی دارای معنایی است که در هسته آن نهفته است و از رموزی تبعیت می کند (G,T,C,A) که بدن انسان هم از آن تبعیت می کند. این رموز هستند که پرتقال را آنطور که باید بر درخت می نشانند و یا در سبدهای بازار میوه نشان می دهند. و بستگی دارد که مدیران اجتماعی به پرتقال نگاه کنند و یا به هسته پرتقال. به سی دی نگاه کنند و یا به رموز درون سی دی که مجموعه ای از اعداد صفر و یک است. پرتقال دو وجهه دارد: فیزیکی شامل اندازه، رنگ، مزه و حتی شکل آن ولی همه اینها ماهیت واقعی پرتقال نیستند، ماهیت واقعی در هسته پرتقال نهفته است و توالی ژنهای G, T, C, A درون آنها است که می گوید پرتقال چه فیزیکی داشته باشد، چه رنگی، چه اندازه ای چه مزه ای داشته باشد.

حالا اگر بخواهیم تولید کننده پرتقال باشیم چه می کنیم؟ هسته های پرتقال های مختلف را در زمین های مناسب می کاریم و آب و کود و نور می دهیم یا وارد هسته می شویم و با تغییر توالی ژنهای پرتقالی را می سازیم که می خواهیم. مابه او می گوئیم ترش باشد یا شیرین کوچک باشد یا بزرگ. اختلاف جوامع امروز در همین انتخاب است و اختلاف مدیریت های اجتماعی هم در همین دیدگاه هاست.

در مورد سی دی و یا فلش مموری هم عین پرتقال است وقتی یک سی دی را می بینید یا می شنوید، به او چگونه نگاه می کنید، مثل پرتقال و یا مثل هسته پرتقال. وقتی فقط صداهای آن را می شنویم و یا خط های آن را می خوانیم

مثل اینست که به فیزیک پرتقال نگاه می کنیم. اما وقتی به رمزهای صفر و یک که هم وجود و ماهیت این CD را تشکیل داده اند فکر می کنیم، مثل این است که به هسته پرتقال نگاه کرده ایم و آنرا شناخته ایم.

همه کشورها و همه حکومتها و دولتها تفاوتشان در همین است که به پرتقال نگاه کنند یا به هسته پرتقال به سی دی گوش بدهند و یا به رمزهای صفر و یک بیاندیشند و چگونگی جابجایی صفرها و یکها را برای نتیجه بهتر برنامه ریزی کنند.

فنلاند، سنگاپور و تایوان چنین اندیشیده اند و عمل کردند و موفق شدند. اما خیلیها یاد نگرفتند به این زبان جدید بخوانند و یا بنویسند و با وجودی که کالاهای بیشتری تولید کردند، شرکتها و دولتها را بازسازی کردند، یارانهها را قطع کردند مالیاتها را افزایش دادند. کارخانهها و ساختمانهای بزرگی را ساختند اما بسیار فقیرتر شدند. این معنی را بارها در کلام مقام معظم رهبری یافتیم، اما به آن عمل نکردیم و باید پاسخگو باشیم.

در کشوری نیش پشه مالاریا بیماری و مرگ می آفریند و در جای دیگر تنها یک نفر متفکر به این می اندیشد که چگونه همان نیش پشه را به عامل حیات بخش تبدیل کند که انسانها را از خیلی از بیماریهای دیگر مصون کند. چه کند که انسان سرطان نگیرد و یا به مرض قند مبتلا نشود، مگر همان تغییر ژنها نیست که این بیماریها را می سازند، حال می توان به دو صورت به نیش پشه نگاه کرد یکی اینکه عامل مرگ و بیماری است و دیگری این که عامل سلامت است و شادابی.

علم دیجیتال و کامپیوتر هم همین وضعیت را دارند. کامپیوتر بر اساس رمزبندی "یک"ها و "صفر"ها کار می کند. اگر ترکیب و یا تعداد این رمزها عوض شود، حروف تغییر می کنند، نوشتهها به موزیک و یا تصویر تبدیل می شوند. نوشتهها پیامهای گوناگونی را نشان می دهند، CDها و فلشها ظرفی هستند که این صفرها و یکها را حمل میکنند و این بار این ظرفهای کوچک بارهای سنگینی را حمل می کنند، که در نظامهای سنتی علمی در طول سالها و در حجم وسیع کتابها باید جمع آوری شوند. باکتریها، حشرات، گیاهان، حیوانات و انسانها هم از توالی رموزی برخوردار هستند این توالی کامل با یک رمز ۴ حرفی (A, G, C, T) نوشته شده است.

اگر یاد بگیریم که محتوای این رمزها و توالی آنها را تغییر دهیم، آنگونه که در CD و کامپیوترها یاد گرفته ایم، نتیجه حیات را عوض خواهیم کرد. مثلاً می توانیم، از باکتریها آنتی بیوتیک بسازیم، از حشرات، عوامل سلامت زا، از گیاهان آهن تولید کنیم و حیوانات و انسانها را آن طور که باید بازسازی نمائیم.

زبان ژنها یعنی همان رموز A, G, C, T در همه موجودات یکی است. می تواند آنها را با هم مخلوط کرد، و نتیجه ای را بدست آورد که مورد دلخواه است. شناخت علم ژنتیک یعنی همین رموز خلقت و علم دیجیتال یعنی ابراز نشانهها این دو مبنای علوم روز هستند، هر شرکت و یا هر کشوری با این رموز آشنا شد متحول گردید ولی خیلیها یاد نگرفتند به این زبان جدید بخوانند و بنویسند. اگر چه مهم است و کالای بیشتری تولید کردند و اگر چه دولتهایشان را بازسازی کردند و اگر چه بودجههای اضافی را قطع کردند اما فقیرتر شدند.

در سال ۱۹۳۸ ثروتمندترین کشور به ازای نفر در آسیا فیلیپین بود، و در سال ۱۹۵۴ برمه به عنوان خوش آتیه ترین کشور اقتصادی آسیا لقب گرفت، اقتصاد هر دو کشور متکی بر کالاباقی ماند، آنها خیلی تولید کردند و حتی صادر کردند، اما از انقلاب دیجیتال بدور ماندند و امروز اصلاً جز کشورهای پیشرفته آسیائی نیستند.

امروزه ثروت و قدرت در مغزهای انسان ها، در علم مدیران و در اخلاق اجتماعی نهفته است نه در کشورهای بزرگتر و یا با جمعیت بیشتر. امروز شیوه هایی که با آنها تولید ثروت می شود بسیار متفاوت تر از گذشته است در ۲۰۰ سال قبل شخصی که در غنی ترین کشور دنیا کار می کرد ۵ بار از شخصی که در فقیر ترین کشور کار می کرد ثروتمند تر بود. اما انقلاب صنعتی اتفاق افتاد و این تفاوت ها تغییر کرد، امروز این اختلاف به یک و ۴۵۰ رسیده است. یعنی ارزش کار یک فرد در دو نقطه از دنیا یک به ۴۵۰ است.

امروز انقلاب صنعتی قدیمی شده، انقلاب اطلاعات در پشت پرده قرار گرفته و صنعت دیجیتال و ژنتیک که رمز یابی حیات و ابراز آن را به عهده دارند، نمادی از توسعه علمی شده اند.

در سال ۱۸۴۰ چین و هند، ۴۰ درصد تجارت دنیا را در اختیار داشتند و امروز تنها ۳/۴ درصد تجارت دنیا را در دست دارند، این در حالی است این دو کشور بیشترین میزان صادرات و تولید را در جهان سوم در اختیار دارند، اما محتوای صادراتی آنها از علم روز به دور است و بهمین میزان سهم آنها از تجارت دنیا کمتر است.

امروز اختلاف در آموزش و بویژه در ادبیات علمی می تواند بسیار وسیع به تغییرات خارق العاده منجر شود. و کسانی می توانند سردمدار جهان شوند و بر دنیا حکومت کنند که زبان و ادبیات علمی را یاد گرفته باشند و حکومت های عالمانه آنها مردمانشان را برای سیادت بر جهان توان مند کرده باشند.

چین و هند با همه عظمت در تولید و صادرات خیلی زوداست تا تاج سیادت بر جهان را بر سر بگذارند. مرسوم است که می گویند پس از اختراع گاواهن ۵۰۰۰ سال کشاورز باقی ماندیم، سپس ۱۵۰ سال کارخانه داری کردیم و اکنون در حال تجارت فکر و ایده هستیم. ایده پردازان می توانند حاکمین جهان فردا باشند.

پروژه ژنوم انسانی مهمترین پروژه آینده جهان است که دنیا روی آن کار می کند، به شکل های مختلفی سعی در توالی یابی ژنتیک انسانی دارد یعنی رمزهای درون انسان را کشف و منظم کند این گران ترین و مهمترین سرمایه گذاری بشر است، تقریباً همه دولت ها روی آن کار کردند، و بخش های مختلف خصوصی روی آن کار می کنند، بیش از یکصد موسسه علمی دنیا بطور خصوصی کنسرسیوم تشکیل داده اند. که از مشرقی ترین کشور جهان تا غربی ترین آن در آن عضویت دارند، ایران باید عضو این کنسرسیوم باشد یا خیر؟ در حال حاضر به شکل های مختلفی تولید DNA انسانی و خالص سازی آن را در کشور انجام می دهیم. چه به تنهایی و چه با مشارکت کشور های دیگر، اما مدیریت علمی بر این ساختار نداریم، یعنی نه عضو کنسرسیوم بین المللی هستیم تا سهمی از آن داشته باشیم و نه خود مدیریت جامعی در این رفتار داریم تا امکان دست یابی به تابلو ژنوم انسانی را داشته باشیم. تفاوت مدیریت عالمانه و مدیریت کارگرانه در همین اندیشه هاست.

همین اتفاق در ژنوم میوه ها و گیاهان هم جاری است، چه می گویم حتی در درون مولکول ها و اتم های معادن و کوه ها هم واقعیت دارد، ما می توانیم میلیون ها تن شمش فولاد بسازیم، اما محتاج چند کیلو آلیاژی باشیم که نیازمند

توجه به ساختار اتمی و ملکولی آنها است. هدایت عالمانه جامعه این امکان را فراهم می کند. ما واقعا می توانیم و امروز وقت آن رسیده است که حکومت عالمانه شود تا از این همه نیروی کارآمد که اصلاً قابل قیاس با کشورهای که توانستند از این سد بگذرند نیست به خوبی بهره گیری شود. امروز نفی انسان ها و عالمان و باتجربگان خلافی نا بخشودنی است و هدر دادن سرمایه های اصلی ملت است.

در ۲۶ ژون سال ۲۰۰۰، کلینتون رئیس جمهوری آمریکا پایان توالی یابی ژنومیک انسانی را اعلام کرد. و گفت " ما در حال یادگیری زبانی هستیم که خدا با آن حیات را خلق نمود. بدون شک این مهمترین و رمز آلودترین نقشه ای است که بشر تا به حال ساخته است "

این در حالی بود که هنوز نیمی از ژنها نا شناخته مانده بودند.

امروز می دانیم که تا فتح قله های تابلوهای ژنومیک انسانی و گیاهی و سایر تولید است فاصله زیادی نداریم، هر کس در قله نباشد دره های فراموشی جای می گیرد. سرمایه گذاری برای حرکت های علمی واقعا با آنچه عمل کرده ایم متفاوت است. چندین پتنت گیاهی و جانوری توسط یک یا دو کشور تاکنون ثبت شده است و اتوبان های ثروت را به این کشورها باز کرده است، در همین زمان کشورهای فقیر حتی قدرت حرکت از کوره راه های بقاء را ندارند. و دیری نمی گذرد که یک به یک به فراموشی سپرده شوند. ملت ها بسیار با عزت تر از این هستند که حاکمان چنین رفتارهایی با آنها داشته باشند. و امروز زمینه های علمی در کشورمان الحق و الانصاف توان چنین پروازهایی دارد. خداوند این توفیق را از مدیران اجتماعی سلب نکند.

و اما آینده به چه چیزی فکر می کند؟ ادغام این دو علم با یکدیگر آن چیزی خواهد بود که دنیای فردا را می سازد، مگر نه این است که DNA انسانی هر روز و هر لحظه هزاران اطلاعات حیاتی را از هسته سلول انسانی می گیرد و آنها را تغییر می دهد و یا نگهداری می کند و یا به نسل های بعدی منتقل می کند، کدام ساختار دیجیتال چنین توانی دارد، حالا اندیشه های فردا به فکر ادغام این دو علم هستند، علم ژنتیک و علم دیجیتال - آنوقت حرف ها عوض می شود همه چیز بر مبنای شواهد موجود انسان ها در روی زمین شکل می گیرد یعنی همه چیز بر مبنای رموز خلقت متعالی متجلی می شود. حتی سلیقه ها هم بهتر شناسایی می شوند، نیازهای آسان تر معلوم می شوند و پاسخ به نیازها هم مشخص تر و عملی تر می شوند. علم بازاریابی متحول می شود و علم اقتصاد معنی جدیدی پیدا می کند. زمان و مکان ظروفی متفاوت و شفاف می شوند تا دنیای ژنتیک انسانی را با علم دیجیتال معرفی کنند. این دنیای جدید قوانین جدیدی را می طلبد و زمان برای شرکت ها و موسسات و کشور ها روز به روز خطر ناک تر می شود. شرکت ها و دولت هایی که تصور می کنند غالب باقی خواهند ماند بزودی برتری رقابتی خود را حتی با شرکت ها و دولت هایی کوچکتر اما علمی تر از دست خواهند داد.

علم و فن آوری در عین تاثیر گذاری بی رحم است، صبر نمی کند، حتی پرواز هم نمی کند، بلکه در لحظه جابجا می شود به حدی که ثبت تغییرات قابل تصور نیست. یکی دو مثال کوچک از کشورمان بزنیم و با پیشنهادی ختم مطلب کنیم.

ما در دولت های مختلف یکی از مبانی توسعه را تولید تلقی کردیم و به شکل های مختلف در این امر سرمایه گذاری کردیم، در آخرین رفتارها تقدیم وام به بنگاههای زود بازده با هدف ایجاد اشتغال و افزایش تولید و پاسخگویی به نیازهای ملی و بعضاً بین المللی بود. اما مدتی بعد اعلام کردیم که این سیاست شکست خورده است و مولفه ای برای افزایش تورم شده است یعنی سرگنجبین صفرافزوده است.

نفس دادن سرمایه برای تولید قدم درستی است اما نکته ای را که فراموش کردیم و با عمل نکردن به آن به توسعه لازم نرسیدیم، توان مند کردن مردمان بود. نباید تصور کنیم آنها که وام ها را گرفتند جملگی افرادی بودند که هدف "میل" وام ها را داشتند بلکه باید بدانیم که حکومت احساس تکلیفی برای توان مند کردن آنها نکرد و بودجه ها و شخصیت ها و حتی ساختارهای اجتماعی "حیف" شد. این روش برخورد بسیار متفاوت است با آنچه در کشورهای می بینیم که توانسته اند خود را بالا بکشند و زندگی کنند. آن علمی که مقام معظم رهبری طلب می فرمایند و انتظار دارند تولید ثروت کند تغییر رفتاری عالمانه است، تغییر رفتاری که اول باید در حاکمان پیش آید، سپس در مردمان تا ماحصل آن بشود توسعه ای جاودان.

مثال دوم موضوع بنزین در کشور است، ما اگر چه صاحب منابع اصلی تولید بنزین هستیم اما کشوری واردکننده ایم و به حدی به این واردات وابسته ایم که سیاست های استکباری جهان همیشه به عنوان حربه ای از آن علیه ما کار کرده است و همیشه یکی از مطالبی بوده است که به عنوان چماق بالای سر ما نگه داشته اند. حکومت عالمانه می تواند این معنا را به حربه ای متفاوت تبدیل کند، آیا واقعاً توان این را نداریم که نفت خام صادراتی خود را در حداقل در حد تولید بنزین بازپروری کنیم و یا اندیشه آن را نداریم. بر اساس اخبار رسانه ای از رادیو ایران، کشور ما دو برابر کشور هند بنزین مصرف می کند، حالا مقایسه کنید تعداد کارخانه های تولیدی نیازمند انرژی در هند را با ایران و یا جمعیت قریب یک میلیاردی هند با جمعیت هفتاد میلیونی ایران را، ما چه می کنیم؟ واقعاً به جز علم و دلسوزی چنین بنیانی را می توان در این مملکت حل کرد؟

آیا این است توجه به دستور مقام معظم رهبری که بر حسب شریعت و قانون تبعیت از آن فرض است، مطمئناً نه. می دانیم براساس آنچه از حضرت باری تعالی آمده است، تغییر بنیای پیشرفت است، اما هیچ قومی تغییر نمی کند مگر از فرد (افراد) این تغییر شروع شود. توفیق این تغییر سخت نیست، قدم اول مشکل است.

اما پیشنهاد آخر:

در آستانه انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری هستیم، به مدیران اجتماعی فردا عرض می کنم مهمترین مولفه برای تجلی پیروزی در این کشور الهی، عالمانه اندیشیدن و عمل کردن است بجای اینکه بشکله های نفت صادراتی را بشماریم به ملکول ها و اتم های آن توجه کنیم. بجای اینکه فقط برای چگونگی توزیع نفت و گاز و بنزین و ... در کشور برنامه ریزی کنیم چگونگی بهره گیری درست از آنها را هم هدف قرار دهیم، عدالت را در پیش گیری از اسراف مقرر نمائیم. این دیدگاه مطمئناً آسان تر فراگیر می شود.

بجای توزیع پول و مایحتاج آن هم در زمان های خاص برای پاسخگویی به نیازهای مردمان که صوری ترین روش برای حل مشکل است به آسیب شناسی اجتماعی بپردازیم و آنگونه که باید مشکل را حل کنیم. از امام صادق علیه

السلام روایتی است که مضمون آن چنین است: روزی فردی به خدمت حضرت آمد و عرض کرد، ای پسر رسول خدا (ص) من کاسبی بلد نیستم، کار دستی هم نمی دانم و از هنر هم بهره نبرده ام کمکم کن که معاش خود و خانواده ام را تامین کنم. حضرت فرمود برو و "طبق کشی کن"، الله اکبر از این مدیریت اجتماعی، نفرمودند این مقدار پول را بگیر و خرج زن و بچه کن حتی برای انسانی که هیچ توان ساختاری و اندیشه ای ندارد شغلی تعیین می کند که جایگاه اجتماعی او در آن روز است. این راه حل اشتغال زایی است، آیا ما حتی برای جامعه تحصیلکرده خود چنین می اندیشیم، هیئات که معمولا گاهی هم از تعداد تحصیلکردگان بیکار گله می کنیم. یعنی ناتوانی مدیریت اجتماعی را با نابودی توان مردمی جبران می کنیم.

اما خاطره ای از فرزند امام صادق علیه السلام، بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام سلام الله علیهم؛ بزرگواری نقل می فرمودند که پشت سر امام از پله های ساختمان قدیمی منزل ایشان بالا می رفتم، مردی که شال سبزی بر کمر داشت و حکایت از سید بودن را می کرد با ما آمد، دامن امام را گرفت و گفت پنج تومان به من بده محتاجم، امام فرمودند ندارم، گفت دامنم را رها کن، مرد سید گفت دامنم را روز قیامت هم رها نمی کنم اما فرمودند عیب ندارد اینجا رها کن و روز قیامت رها نکن. مرد امام را تا داخل اتاق تعقیب کرد و گوشه ای نشست و خواسته خود را تکرار کرد، امام (ره) سؤال کردند شغلت چیست؟ گفت الاغی داشتم که با آن بار حمل می کردم، امروز الاغم را به دلیل احتیاج فروخته ام و شغلی ندارم. پس از گفت و شنود امام (ره) دستور دادند الاغی که آن روزها ۳۰۰-۲۰۰ تومان قیمت داشت خریداری شود و به او بدهند چشم و دل حاضران در تعجب ماند که چگونه امام (ره) پنج تومان نمی دهد، سیصد تومان می دهد. او فرزند امام صادق علیه السلام است و اقتصاد را از معصومین سلام... علیهم اجمعین گرفته است او ماهیگری را می آموزد نه توزیع ماهی را.

و السلام علی من التبع الهدی.